

Children of wax

 Southern African Folktale

 Wiehan de Jager

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

 2

 دری / English

بود و نبود خانواده‌ای بودند که نسل زنده‌گی می‌گردند.

...

Once upon a time, there lived a happy family.

آن ه هیچ وقت ب هَم جنگ نمی کردند. آن ه دَرخَنه وَ زَمین هِی
دهقنی به پِدَر وَ هَدَرِشَن کَمک می کردند.

...

They never fought with each other. They
helped their parents at home and in the fields.

وَلِي أَن هِإِجْزَهِي نَزْدِيكَ شِدْنَ بَه آتَش رَا نَدَاشْتَنَد.

...

But they were not allowed to go near a fire.

آن‌ها مجبور بودند که تمام کارهای خود را در طول شب انجام دهند.
چون بدن آنان از موم ساخته شده بود.

...

They had to do all their work during the night.
Because they were made of wax!

آه یکی از پسره آرزو داشت که در زیر نور آفتاب بیرون برود.

...

But one of the boys longed to go out in the sunlight.

پک روز، او دیگر نتوانست طاقت کند. برادرهیش به او هشدار دادند که بیرون نرود.

...

One day the longing was too strong. His brothers warned him...

آه ديگر خيلي دير شده بود! او در اثر آفتاب سوزان ذوب شد.

...

But it was too late! He melted in the hot sun.

کودکن مومی خِیلی هِراحتِ شُدند کِه دیدند بَرادَرِشَن دَر جِلوئی
چشهنِشَن نوبِ شد.

...

The wax children were so sad to see their
brother melting away.

وَلَىٰ أَنهٗ يَكُ فِكْرٍ دَاسْتَنَدِ. أَنهٗ كُؤِلهٖ ذُؤبِ شُدِهٖ موم رَا بهٖ
شِكْلِ يَكُ پَرْنِدِهٖ دَرِ اؤْرَدَنَدِ.

...

But they made a plan. They shaped the lump
of melted wax into a bird.

آن‌ها برادریشان را که به شکل پرنده درآمده بود را جلای یک کوه بلند بردند.

...

They took their bird brother up to a high mountain.

وَقْتِي كِي أَفْلَبِ طُلُوعِ كَرْد، بَرَادَرِشَن هَمِين طُور كِي آوَا
مِي خَوَانَد، بِه دُور دَسْت هِ پَرِوَاز كَرْد.

...

And as the sun rose, he flew away singing into
the morning light.




Global Storybooks


globalstorybooks.net

کودکانِ مومی

Children of wax

 Southern African Folktale

 Wiehan de Jager

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

